



میترا فردوسی

پژوهشگر مطالعات فرهنگی

روزی که این مصاحبه انجام شد صبحش خبری منتشر شد با مضمون علت سقوط هوپیمای اوکراینی. این طور بود که بهت و اندوه توأمان، چاشنی مصاحبه یک ساعته ما شد و بغض سراسر این مصاحبه حرف اول را می زد. بنابراین بر ما بیش از آنکه اگر تلخی کام مان به تک تک واژه های این گفت و گو سرایت کرده است. این مصاحبه در راستای یک سؤال کلیدی انجام شده است سؤالی که سعی می کند پیرسد آیا می توان در جامعه ایرانی سراغی از یک خواب مشترک، یک آرزو و یک رؤیای ایرانی گرفت؟ این رؤیای مشترک از چه سنخ است و با هویت ایرانی - اسلامی مادر ایران چه نسبتی برقرار می کند؟ کدام بخش های جامعه ایران بیشترین ظرفیت آرزومندی و رؤیاپروری دارند و چطور می شود آنها را تقویت کرد؟ من در این گفت و گو این سؤالات را پیش روی دکتر عباس کاظمی، استاد علوم اجتماعی و مطالعات فرهنگی گذاشتم و او با دقت نظری که خاص اوست به این سؤالات پاسخ گفت. به زعم او در روزهایی که فقدان چشم انداز وضعیت مشترک همه ماست، رؤیای ایرانی درون ایده نجات ایران سامان می گیرد.

■ **الآن بانوعی بهت اجتماعی مواجهیم چرا که جامعه، چشم انداز خود را از دست داده و حال و فرمایش را دستخوش شرایطی می بیند که نسبت به آن منفعل است. وحدت ملی دائماً عامی شود که از بین رفته و شاهد پاره پاره شدن آرمان ها، رؤیاها و آرزوهای مردم در نسبت با خودشان، خانواده شان و کشورشان هستیم. با این تصویر کلی از شرایط امروز ایران بفرمایید که از نظر شما، امروز جامعه ما با چه مخاطرات و تنگناهای مواجه است؟ اساساً آیا در این شرایط مجالی برای رؤیاهای اجتماعی به عنوان ملات چسبندگی اعضای یک جامعه به هم باقی می ماند؟**

این روزها مردم با خود می اندیشم که «چرا سرعت تحولات و حوادث و اتفاقات ناخوشایند اینقدر زیاد شده؟» تا مردم می خواهند با دردشان و رنجی که دچارش شدند کنار بیایند و بر آن التیام بخشند درد و رنج دیگری بر آنها عارض می شود. رنج پشت رنج، درد پشت درد و اومصیبت پشت مصیبت! در شرایط فعلی چیزی که جامعه در کوتاه مدت بدان نیاز دارد رؤیای نیست؛ بلکه تسلیت و تسلی دادن است. مردم بیش از هر زمان دیگری به هم و دلداری نیاز دارند. این روزها بیش از هر زمان دیگری چهره مردم اطراف خودمان را در هم و آشفته می بینم چه دردی عظیم تر از این تصاویر و چهره های درهم که شما هر روز ناچارید در خیابان و اداره و کلاس درس ببینید.

مردم احساس می کنند باید تکیه گاه داشته باشند؛ اما در شرایطی که رنجی جمعی بر مردم غالب می شود جامعه تکیه گاه هایش را نمی یابد؛ شرایط خطر از همین جا خود را نشان می دهد، ایدئولوژی ها خود را به عنوان بهترین ملجا معرفی می کنند. چرا که این ایدئولوژی ها هم خود را پناهگاه مردم معرفی می کنند و هم سعی می کنند در فقدان امید و چشم انداز عملی، چشم اندازی خیالی برای آنها فراهم کنند. در این شرایط به جای رؤیاهای شیرین زندگی، کابوس هایی چه در خواب و چه در بیداری سراغ آنان می آید. زندگی چونان خواب وحشتناکی شده است که بیداری از آن ممکن نیست بلکه هر آینه از لایه ای از خواب به لایه های دیگر آن فرو می غلتد. ایدئولوژی ها به عنوان منجی درست در چنین شرایط ظهور می کنند. آنها امید می دهند، چشم انداز روشنی عرضه می کنند و رؤیاهایی تولید می کنند که مردم را به خود جذب می کنند اما در نهایت توجهی به تحقق وعده های خود ندارند.

■ **ملت ایران همواره در چهارراه حوادث قرار داشته و لاجرم دوره های تلخ زیادی را از سر گذرانده؛ جنگ، خشکسالی و قحطی، کودتا و... چه مسائلی در وضعیت امروز شاخص امید و آرزو را با دوار گذشته متفاوت می کند؟**

البته که ماترجه های بد زیادی را پشت سر گذاشتیم، اما همه آن تجربه های دهشتناک درون خود آگاهی جمعی نسل های جدید وارد نشده است و ما آگاهی چندانی از دوران گذشته نداریم، از سویی دیگر مخاطرات و رنج های متأخر تر مثلاً یکی دوده پیش به وسعت و عمق رنج های سال های آخر دهه ۹۰ نیست. وقتی بخشی از جامعه درگیر مصیبتی می شود عمده تا بخش دیگر جامعه آنها را تسلی می دادند مثلاً در هنگام سیل و زلزله اما آنچه در روزهای اخیر تجربه کردیم، دردی

مشترک و ملی بوده است. در چنین اوضاعی قبول کنید که امید دادن به جامعه خیلی سخت است. آنچه رؤیا، چشم انداز و امید می سازد، قدرت تخیل است به دلیل فشارهای زیادی که ماترجه کرده ایم قدرت تخیل در جامعه از دست رفته است. حتی تخیل فردی! ناممکن شده است، تخیل جمعی نیز نیازمند وضعیت باثبات است که امکان چشم انداز را فراهم کند.

در شرایط فعلی از من بپرسید که جامعه برای التیام یافتن به سوگواری نیاز دارد، این سوگواری جمعی راه های بعدی را باز می کند.

■ **به سوگواری اشاره کردید. گروه های مرجع - چه جامعه نخبگان و دانشگاهی، چه چهره های مشهور هنری - جایی که باید شانه های برای سوگواری و تسلی باشند، رفتارهایی دوگانه از خود نشان می دهند و همین رفتارهای دوگانه، تنش را در فضای عمومی بالا می برد، گویا به جای سوگواری جمعی بانوعی پر خاشگری و شرایط قطبی شده در جامعه مواجهیم. خشم و نگرانی که از شرایط داریم، انگار دارد بر می گردد و به سمت خودمان گمانه می کند. مردم نیز در کوچه و خیابان و فضای مجازی بر سر مسائل جزئی با هم درگیر می شوند. گویا جامعه می خواهد خود را ترمیم کند اما راهش را بلد نیست پس به پر خاشگری، خشم، نفرت و کینه می رسد. آیا شما نیز چنین تصویری از وضعیت امروز جامعه دارید؟**

ویژگی هایی که بیان کردید از مختصات سوگواری و ماتمی است که فریاد نیز بر آن انگشت گذاشته است؛ نوعی حس عمیق و دردناک اندوه، قطع علاقه و توجه به جهان خارج، از دست دادن قابلیت مهرورزی و نظایر آن. این وضعیت سوگ منشا نه هنوز به تمامه کامل نشده است چون هنوز جامعه بر سر اینکه به سوگ چه چیزی و چه کسانی بنشیند به توافق نرسیده است. در اینجا سوگ با خشم در هم می آمیزد، مردم گویا برای انتقام گرفتن از همدیگر آماده می شوند. سرمایه های اجتماعی تخریب شده باشد، گروه های مرجع پراکنده و ناامید شده باشند، نمادهای جمعی در قفس خوانش های خشک ایدئولوژیک گرفتار شده باشند و مصیبت بار تر از همه دین که برای جامعه ما همواره ملجأ و افتادگان بوده است این تصور ایجاد شود که ذیل فشار خوانش های صلب و رسمی از نگوین بختان روی بر تافته باشد. این همان جامعه ای است که در ماه های پایانی ۱۳۹۸ به تماشای آن نشستیم. خنوتی که این روزها مردم علیه هم روا می دارند کمتر از خنوت های دیگر نبوده است. جامعه شرع شرع شده است، اگر چه در لحظاتی به هم می چسبند اما این اتصال بشدت شکننده است گویا چسب های اجتماعی قوت و قدرت گذشته خود را از دست داده اند.

■ **یک واکنش معمول که همه ما، دست کم در زندگی فردی در چنین شرایطی انجام می دهیم قهر کردن، ترک محیط (مهاجرت) و انزوا و در خود فرو رفتن است. رفتار ایرانی ها در اشل بزرگ تر هم در چند سال گذشته در خیلی از موارد گواه همین مدعا است. به نظر شما ر کد و ر خوت اجتماعی و قهر چقدر در شرایط امروز جامعه از طرف خیل شهروندان محتمل است؟**

این وضعیتی که شما در سؤال اول تن تصویر کردید، معنی اش این است که امید اجتماعی در جامعه رنگ باخته است و جامعه هیچ راهی برای بهبود خودش دیگر نمی یابد؛ گویا همه راه ها را امتحان کرده باشد، در هر انتخاباتی امیدی جدید ظهور کرد که مستعجل بود، برخی اعتراضات نقطه طلیعه امیدی شدند که آنها نیز فرجام بدی داشتند. به نظر من اکنون مردم وقتی به پیش روی می نگرند، شرایطی را می بینند که بیشتر به بن بست می مانند امید برای تغییر از درون و نه جایگزینی برای دست آویختن بدان می یابند. راه های فردی مانند مهاجرت یا در خود فرو رفتن آسان ترین راه است. البته که راه های سختی وجود دارد که متأسفانه علاقه ای به تجربه کردن آن راه ها وجود ندارد. به نظر من گروه های مؤثر بیش از پیش می توانند هم نقش امید بخش و هم نقش سازنده در جامعه بازی کنند. اگر راه های بازسازی سیاسی بسته شده است، راه های ساختن و بازسازی جامعه باز است؛ جامعه است که نقطه امید از دل آن می جوشد به شرط اینکه کسانی باشند که بخواهند برای آن کاری بکنند. اما همان طور که گفتم مردم در فقدان چشم انداز امید بخش وضعیت نگاه داشته شدن گروه های مؤثر در جامعه راه های ساده را انتخاب می کنند و منتظر می مانند تا یکی از دوره ها ذکر شده (اصلاح ساختاری سیستم یا پیدا شدن راه دیگر) برای شان گشوده شود. بنابراین، ناامیدی و سر خوردگی از لحاظ اجتماعی نمی تواند تابدا استمرار یابد و خود را در شکل جنبش های بنیان کن نشان خواهد داد که ضرورتاً هم پیامدهای مثبتی برای جامعه در پی ندارد.

■ **الآن دو صف کشی اعتراضی در جامعه ایران داریم؛ یکی صف معترضان معیشتی که دغدغه نان دارند؛ گروه دیگر اعتراض شان فکری و عقیدتی است که در توتیر و دنیای مجازی فعالیت می کنند و به نظر می رسد دنبال مطالبات اجتماعی**